

زنان هنگامی توانا ترند که شبیه رؤیاهایشان باشند

یک نگاه به زیبایی آمریکایی تجاوز از خط قرمز یک زندگی عادی

ترجمه نسر صامی

ترجمه هایده حائری

فیلم

همه چیز درباره مادری

ساخته

پدرو آلمودوبار که اسکار ۲۰۰۰

بهترین فیلم

غیر آمریکایی را تصاحب کرده

آوریل اسمال برای

نمایش افتتاحیه فستیوال

فیلم نیویورک

انتخاب شد



لستر بارنهام در بازی ظریف و درونی کوین اسپیس که با دوستانه ترین اجرای سینمایی وی خلق شده، مرد خانه سر به راهی است که نیازمند لطفی لائق و پوشیدن عطر گل های سرخ است، اما نه گل هایی که کارولین، همسرش با زحمات زیاد در حیاط زیبای خانه شان در حومه شهر پرورش داده است.

کارولین (آلیس پیننگ) را لستر در ابتدای فیلم معرفی می کند، با جزئیاتی مستحرام که به شکلی سوزان تر جریان این مضمون ادامه می یابد. اظهار نظر لستر که می گوید: «ببین چه طور می خندد» همین هرس کنی او با کلماتی بی نهایت جویز، این اصل اتفاق می افتد.

این صحنه که زمانی این حرفها را لستر می شنود همه خود را و یک تصویر معرفی می کند، یعنی این تصویر را برای بار اول می سازد. تصویر کلیشه ای از یک خانه با حیاط بسیار منظره پسند این پیام که همه آنچه در تصویر به نظر می رسد و در همین حال این تصویر بلایستی متفاوت از

آلمودوبار که این روزها سرشناس ترین فیلمساز جوان اسپانیا شده، سالها پیش با مضحکه گیج کننده فنی در آستانه فروپاشی روانی، موفق شد خود را به عنوان نمایشگر خلاق الماده شوخی های عامیانه معرفی کند. یازده سال بعد او در فستیوال فیلم نیویورک نمایشی از آن تصویر سرزنده و شاداب - Live Flash - به روی صحنه برد که با دستمایگی جدید به مزاجش خلقی تر و منطقی تر از نمایش نخستین او بود.

فیلم همه چیز درباره مادری بر مهربانی غریبه ها تکیه کرد و با آمیزه ای از زندگی و هنر، بهار و مهارت تنسی ویلیامز و ترومن کاپوت با فیلم معروفش همه چیز درباره او را به خاطر می آورد و تابلویی از عشق و مهربانی به نمایش می گذارد. زنان در این فیلم از مرحله شکست احساسی می گذرند تا به مرحله ای از گذشت و تعالی روح برسند.

تاتوبوسی به نام هوس، اثر معروف تنسی ویلیامز در فیلم زندگی شخصیت زن فیلم آلمودوبار نقش محوری دارد و استلا وستانی - شخصیت های نمایش تنسی ویلیامز - دائماً در حال دست زدن آلمودوبار ظاهر می شوند. شخصیت زن آلمودوبار مانوئلا نام دارد که یک پرستار است و لحظه شروع

تجاوز از خط

عواطف همراه است و تا بدان جا پیش می‌رود که به پایانی تحمیلی اما زیبا می‌رسد. این حالت نقطه اوجی است که به فروپاشی داستان ختم می‌شود.

هیچ یک از هدف‌هایی که «زیبایی آمریکایی» با فیلمنامه پیچیده آن بال دنبال می‌کند تازه و بدیع نیست. لستر اولین مرد مؤدب و باوقاری نیست که تا نمونه کوتاه‌نظری‌ها باشد که همراه جفت مورد علاقه‌اش

از کانون خانواده بگریزد و همین طور کارولین هم تنها زنی نیست که با خواسته‌هایی منجمد و از پیش تعیین شده به عنوان همسری سرد و بی‌احساس همچنان به جاه‌طلبی‌هایش متعهد باشد.

فیلم کوچکی در داستان وجود دارد که کلی جریان را به چیزی خاطرمانگیز مبدل می‌کند: از صدای شیرین Bali Hai گرفته تا صحبت‌های مهان پدر و دختر با حالتی بده‌بستان بر سر میز شام خانواده ماتمزده بارنهام.



دختر نوجوان لستر، جین (تورا بلیچ در نقشی کاملاً متفاوت از کریستین ریچلی) کشتن می‌پزند: «خب جین! مدرسه چه طور بود؟» و جوابی کاملاً ریشخندانانه تحویل می‌گیرد: «عالی بود پدر!»

فیلم با حالتی پویا و نه بی‌هیچ پیش‌زمینه‌یی به نمایش شیفتگی لستر می‌رسد. دختری موطلائی (منا سوواری که در پای سبب آمریکایی بازی داشت) که از تشویق‌کنندگان ورزشکاران است با وجود آن که دوست جین دختر نوجوان لستر است، اما لستر را از خیال‌باقی‌هایش باز نمی‌دارد.

سبک مینی‌مالیستی دوربین در کنار میندز به راحتی امکان‌پذیری شفاف را به تخیل تماشاگر می‌بخشد. دوستی با او به حدی برانگیزنده است که لستر را از یک گم‌گام طولانی پس از ازدواج خارج می‌کند و او می‌گوشد تا با امکاناتی تازه به زندگی باز گردد.

تایپر برد قرمز مدل ۷۰ اتومبیلی که همیشه می‌خواستم و حالا دارمش! لستر در مورد اتومبیل جدیدش چنین اظهار نظر می‌کند و آن را مناسب شغل

فیلم همزمان با جشن تولد هفده‌سالگی استیوان یگانه پسر اوست. مانولا استیوان را تا محل اجرای نمایش تنسی ویلیامز در مادرید همراهی می‌کند. استیوان نوجوان چنان تحت تأثیر بازیگر نقش بلاش قرار می‌گیرد که پس از پایان نمایش، در خیابان مقابل تئاتر، منتظر بازیگر می‌ماند تا عکسی از او دریافت کند.

سکانس تصادفی که در این محل روی می‌دهد توسط آلودوبار فیلمبرداری شده و نمای سریمی از این حادثه مدام در طول فیلم حلقه‌های زنجیره‌ای داستان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. پسر محبوب مانولا بر آسفالت در خون می‌غلتد و دوربین با حرکت دورانی از نگاه استیوان گرد صحنه می‌چرخد.

بسیاری از زنان دائماً به مصیبت‌های گذشته زندگی خود رجوع می‌کنند تا جراحات روحی‌شان را همچنان عمیق نگه دارند، اما واکنش مانولا در قبال این مصیبت، تجربه‌یی تکان‌دهنده را با احساسی از درام همراه می‌سازد. مانولا نسبت به اهدای عضو پیوندی آگاهی کامل دارد و خود نیز پیش از این در بیمارستان نقش یک پیوه را برای ترغیب یک اهداکننده عضو بازی کرده است. اما این بار او باید نقشی واقعی را بازی کند و همان دو پزشکی که قبلاً مانولا را برای یک جفت‌سازی اهدای عضو به کار گرفته بودند، تلاش کمک به مانولا برای تصمیم‌گیری نسبت به اهدای قلب پسر نوجوانش هستند. روی صحنه بلاش جعبه جواهراتش را به دنبال جواهری می‌گردد که نشان قلب بر خود دارد و در بیرون از صحنه مانولا قلب استیوان را در سینه مردی می‌نهد و می‌رود تا آخرین آرزوهای پسرش را برآورده سازد.

آلودوبار که خود حاصل یک ماتمزگی است، این ملودرام زنانه را با همذات‌پنداری عجیبی در هم می‌آمیزد و آدمی را به یاد جرج کیوکر و تنش‌های ماتمزگ‌پیش دره سیرک - داگلاس سیرک می‌انگازد.

هنگامی که مانولا به خاطر برآوردن خواسته پسرش به بارسلونا سفر می‌کند، به یکباره فیلم به دنیای فرح‌بخشی گذر می‌کند. در همین مکان بوده که بیست سال پیش مانولا در سیرک خودنمایی کرده، در دست وقتی که هر دو ستاره‌های نمایش اتوبوسی به او دست زدند. همان زمان به بعد به جیره‌خوار حقیر زنان بدکاره مبدل شده، با این حال پسرش می‌گوشد او را به یاد و از زندگی و مرگ فرزند آگاهش کند.

مانولا به محله موسوم به «مزرعه»، مکان پرستار زنان بدکاره می‌رود. زنان بدکاره و مردها، مشتریان و فروشندگانهایی هستند که به دور دایره‌هایی می‌چرخند و در این دایره‌ها تعبیری شبیه به چرخ زدن‌های فلینی وار و نکته این جاست که گاه پسرش را با او می‌بینند در قالبی



تجاوز از خط

جدیدش در رستوران غذاهای فوری می‌داند؛ هرگز نمی‌داند که طی آن لستر با شادمانی مهوعی از خطوط قرمز زندگی اش تجاوز می‌کند.

اما در عین حال زیبایی آمریکایی، پسرش از شخصیت‌هایی متنوع و مرتبط با داستان است که با حالتی تصادفی سرنوشت‌هایشان به یکدیگر گره می‌خورد. ویکی فیشر (وس بنتلی) نوجوانی است که در همسایگی زندگی می‌کند و مادرش (الیسی جنی) به اندازه کارولین گستاخی رقت‌انگیزی دارد. شخصیت کارولین به طور گزندی مسخره می‌نماید. او تا حدی با وفار و به صورت نمادی متحرک از ارزش‌های نکوهمیده است. این در حالی است که پدر اصول‌گرای ویکی (گریس کوپر) که به خوبی از عهده ایفای نقشی بی‌حالت و مات و مبهوت برآمده است (مردی است ارتشی و کاملاً منزوی در همسایگی این خانواده، دو نفر بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند که نام هر دو شان جیم است و آن طور که خودشان می‌گویند همکار هستند، پدر ریکی می‌خواهد دقیقاً بداند که آن‌ها به چه کاری اشتغال دارند. ریکی پزشک بیهوشی و دیگری وکیل مالیاتی است).

زیبایی آمریکایی، تأکیدی دارد که به عدم تعلق، تنها چیزی است که نیاز ما را در چنین موقعیت‌هایی برآورده می‌سازد. این تفکر اغلب تکرار می‌شود و هرگز شکل تازه‌ای از هیجان را به دنبال ندارد ولی در صحنه به صحنه فیلم با تازگی و نشانه‌هایی مظهر مواجه می‌شویم.

زمانی که لستر به تغییر شکل زندگی اش می‌پردازد و خود را با امیدهایی برای جلب توجه دختر مورد علاقه اش رویبرو می‌یابد به احساسات بخت‌گش مجمل پیدار شدن می‌دهد و در مقابل کارولین قرار دارد و ارتباط او با دوستش در آنس مقابلت ملکی. همان طور که این شخصیت‌ها در تقابلی مضحک هستند، احساساتی همیشه جوشان را یادآور می‌شوند که به نوعی فرار از یکنواختی زندگی طبقه متوسط و بیان واقعی و تکان دهنده احساسات نمایانده می‌شود. فیلم همان گونه که به آشکار کردن علامت‌های پنهان زندگی که در ظاهر بی‌معناست می‌پردازد در عین حال از ذائقه‌ی شیطانی برخوردار است که بر جنبه‌هایش می‌افزاید. آخرین حرف لستر به تماشاگران با قدرتی گیرا و غیرقابل انکار ابراز می‌شود: «اگر شما نتوانستید با نگاه‌هایی که طرفیلم وجود دارد همراه شوید، که چه چیز المصیبت بیسترتی دارد در آینده خواهید توانست»

کارولین: استار، فیشر، تصویر منظره، آن پهل، کارگردان تصویربرداری: کاترینا هال، موسیقی: توماس نیومن، پخش: دریم ورکز، مدت نمایش: ۱۱۵ دقیقه.

فیلم همه چیز دربارهٔ مادره نشان می‌دهد

که چگونه تراژدی مرگ جسمانی

هر چند در دناک

می‌تواند به تولد امیدهای تازه زندگی

بینجامد

دیگر می‌توانند محملی برای ارائه طنز و لطافت شوند، چنانچه در کار: المودوبار می‌توان دیدن مانولا در این جست‌وجو دوست سرکش جوانی خود، اگر دو - را می‌یابد و حضور این آشنای دیرین بار دیگر ستاره غروب کرده نمایش را در وجود مانولا روشن می‌سازد. اگر دو مصمم به کمک به مانولا می‌شود و او را به پناهگاه روسپیان می‌برد. مانولا در آن جا با خواهر زوجه‌ی زری مهربان و زیبا که به کمک دردمندان شتافته آشنا می‌شود.

زنانی که یک به یک در داستان المودوبار ظاهر می‌شوند مأموریتشان تسکین یکدیگر است. فیلساز به ستایش خصلت خودداری غریزی زنان می‌پردازد که هم‌عشان قادرند در شرایطی خاص بازیگر باشند و فیلم تقدیم به زنانی است که خود نقش زنان بازیگر را ایفا کرده‌اند، مانند جینا ریئولدر، بت دیویس و رومی آشتاینر.

دو بازیگر دیگر آنتونیوس به نام هوس، درست به مانند خانواده کوالاسکی در اثر تنسی ویلیامز مدام با هم جنگ و دعوا دارند چنانچه یک شب از مانولا خواسته می‌شود به جای یکی از آن‌ها به روی صحنه برود و نقش استلا را بازی کند. او پس از گذشت بیست سال هنوز نقش خود را از حفظ است. همه چیز دربارهٔ مادره، در این لحظه به حالتی شوک آور می‌رسد و المودوبار در به نمایش در آوردن قدرت تظاهر و تصنع در نمایش واقعی زندگی موفق از آب در می‌آید.

بازیگر نقش بلاتش در جایی از فیلم پس از پایان یک اجرای «آنتونیوس به نام هوس» برای بیان زندگی شخصی خود صحنه را در اختیار می‌گیرد و در حالی که نیمی از سالن خالی از تماشاگر شده با تک‌گویی غرورآمیز و در عین حال مضحک با شعر و نثر به هزینه‌های زیادی که صرف زیباتر نمودن خود کرده و سیلیکن‌های مصرفی اش اعتراف می‌کند. او می‌گوید: «زنان هنگامی توانا ترند که به آن چه در رویا برای خود ساخته‌اند شبیه تر باشند».

فیلم همه چیز دربارهٔ مادره، بازیگری را به عنوان منبع الهام برای زنان در روند پدیده‌پردازانه زندگی به کار گرفته است. المودوبار پیش از این نیز به بازیگری به عنوان نوعی تقدیس زندگی نگاه کرده بود اما نه به شفافیت و زیبایی درخشان این فیلم. همه چیز دربارهٔ مادره نشان می‌دهد که چگونه تراژدی مرگ جسمانی هر چند در دناک می‌تواند به تولد امیدهای تازه زندگی بینجامد. فقط المودوبار نیاز دارد که بداند در زندگی حرفه‌ی لحظاتی هست که فیلساز باید از مقام یک داستان‌گوی سرگرم‌کننده به موقعیت تثبیت شده و قابل ارتقای یک مولف برسد. به هر حال هالیوود مراقب باشد، او دارد می‌آید.